



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (۳۱) فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (۳۲) كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۳)﴾

بعد از اقامه برهان توحید در بحث قبل، سه مطلب را به عنوان بخش پایانی ذکر فرمود یکی مولویت خدای سبحان که او مولی است دوم حقانیت ولایت او که او ولیی است حق، سوم ضلالت ماعداء، که ماسوای او هر چه هست گمراهی است. این معانی سه گانه را با چند تا برهان در جدال احسن که حدود وسطای آنها فرق می کند ذکر فرمود در نتیجه گیری شش بار این حرف فاء را تکرار فرمود، تکرار این حرف فاء به عنوان نتایج ششگانه است این نتیجه هم به صورت تفریع بیان شده، که يك ثمره علمی را دارد هم به صورت تقریع و تویخ بیان شده که ثمره عملی را دارد چون قرآن هم معلّم کتاب و حکمت است در بخش نظر و هم مزكّی نفوس است در بخش عمل، لذا تفریعات علمی این کتاب با تقریعات اخلاقی آن همراه است در موارد فنی و نظری اگر دو تا مقدمه ذکر شد فقط نتیجه می گیرند پس این است در مسائل طبیعی اینطور است در مسائل ریاضی اینطور است در مسائل الهی اینطور است و این در کتاب فنی اینطور است در فقه اینطور است در اصول اینطور است در ادبیات اینطور است در تاریخ اینطور است هر جا علم است اینطور است اما در اخلاق اینطور نیست که اگر يك دلیلی ذکر کردند فقط نتیجه

می‌گیرند این فاء بشود فاء تفریع، بلکه هم فاء تفریع است هم فاء تقریع یعنی توییخ حالا اگر این است، پس باید فلان کار را کرد این پس باید فلان کار را کرد این را پس چرا نمی‌کنید این تقریع یعنی کوبیدن، توییخ، تعییر، سرزنش را به همراه دارد در بحثهای فنی و علمی، کاری با عمل ندارد وقتی مقدمات ذکر شد می‌گویند پس این است اما در مسائل اخلاقی، فقهی، عملی، گذشته از اینکه نتیجه علمی را اعلام می‌کنند، سرزنش هم می‌کنند. شش بار این حرف فاء در این بخشها تکرار شده وقتی شما این چند تا برهانی که به صورت جدال^۱ احسن ذکر شد در همین بخش غیر از آن حجت دوم و سوم که در پیش است به خواست خدا همه این حدود وسطی را این حد وسطها را، وقتی به صورت صغرا و کبرا درآوردید و سامان یافت نتیجه می‌گیرید این نتیجه چون همراه با تعلیم و تزکیه هم هست این شش تا فاء هم می‌تواند تفریع باشد هم می‌تواند تقریع و توییخ باشد بیان ذلك این است که در بحث قبل فرمود ﴿هنا لك تبلوا كل نفس ما أسلفت﴾ در قیامت هر کسی محصول کار خود را می‌آزماید يك وقتی می‌فرماید ﴿علمت نفس ما أحضرت﴾^۱ ما قدمت، ما آخرت می‌فرماید تبلوا تنها علم نیست، می‌آزماید، می‌چشد ببیند تلخ است یا شیرین است نتیجه‌اش را می‌بیند بعد فرمود ﴿و ردّوا إلى الله﴾ که این الله دو تا صفت دارد يك صفت مال غیر الله است، آن صفت اوّل الله، این است که مولی است او والی است او ولی است باید تحت ولایت او بود دو، او حق است باید تحت ولایت او بود اگر محققى آنجا باش متحققى آنجا باش این حق است ﴿و ردّوا إلى الله مولا هم الحق﴾ آن سومى مال غیر خداست و آن ضلالت است ﴿و ضلّ عنهم ما كانوا يفترون﴾ آنچه که به غیر خدا مرتبط است این ضلالت است، مسئله مولویت خدا و حقانیت خدا و مسئله ضلالت مادون این سه عنوان است که در بحث قبل مطرح شد حال همین عناوین سه گانه را با چندتا حد وسط اثبات می‌کنند و اعلام می‌کنند می‌فرمایند

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ﴾ نتیجه این است که ﴿فَسَيَقُولُونَ اللهُ﴾ پس الله رازق السموات والأرض و كل رازق هو المولى، فالله هو المولى، الله رازق السموات والأرض والرازق حق، فالله حق و غير الله لا يملك الرزق و من لا يملك فهو ضال، فغير الله ضال و ضلالة ﴿مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ﴾ این حد وسط نتیجه اش آن است که خدا مولى است و خدا حق است چون این لسان، لسان حصر است غير خدا كاری از نظر رزق ندارد ﴿أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ﴾ الله مالك السمع و الأبصار و كل مالك هو الولي و المولى، فالله هو الولي و المولى، الله مالك السمع و الأبصار و من يملك السمع و الأبصار فهو حق، فالله هو الحق.

سوم: ﴿وَمَنْ يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ الله مخرج الحي من الميت و مخرج الميت من الحي و كل مخرج فهو مولى، فالله هو المولى، كل مخرج فهو الحق، الله هو الحق، حد وسط چهارم که جمع بندی شده است این است که ﴿وَمَنْ يَدَبِّرُ الْأُمُورَ﴾ الله دبّر الأمور و كل مدبر هو المولى، فالله هو المولى، الله مدبر الأمور و كل مدبر هو الحق، فالله هو الحق، چون لسان، لسان حق است و غير خدا هیچ کدام این صفتها را ندارند می شود ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ این بعد هم بمعنی غير است نه یعنی بعد زمانی و مکانی، زیرا اینچنین نیست که قبل از خدا چیزی باشد با خدا چیزی باشد بعد از خدا چیزی باشد، آنجا که ذات اقدس اله است قبلی ندارد بعدی ندارد و معی ندارد که كان الله و لم يكن معه شيء چون يك حقیقت نامتناهی قبل و بعد ندارد خب لذا اینکه فرمود ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ یعنی ماذا غير الحق الا الضلال که بعد به معنی غير است پس مولویت الله با این چهار تا حد وسط که چهار تا قیاس است ثابت می شود برای اینکه روشن شود این ادله غير هم هستند باید حد وسط ها را دید اگر اصغر و اكبر یکی بود ولی حد وسط فرق کرد حرف مهم استدلال را حد وسط به عهده دارد ما اگر چهارتا حد وسط داشتیم چهارتا دلیل داریم اگر کسی خواست ثابت کند زید عالم است موضوع زید است محمول عالم است ولی

چهار تا حد وسط اقامه کردید شما در رشته فقه دیدید و در رشته اصول دیدید در رشته حکمت دیدید و در رشته کلام دیدید دیدید زید حکیم است زید متکلم است زید فقیه است زید اصولی است می‌توانید چهارتا دلیل اقامه کنید تعدد ادله به تعدد حدود وسطی آن قیاسها است اینجا هم چهار تا حد وسط است و چهار تا دلیل، نتیجه این ادله چهارگانه این است که **فَاللّٰهُ هُوَ الْمَوْلٰی**، **فَاللّٰهُ هُوَ الْحَقُّ** ماذا بعد الحق یعنی ماذا غير الحق الا الضلال پس آنچه را که در آیه قبل فرمود **﴿وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰیهِمُ الْحَقَّ﴾** **﴿وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُوْنَ﴾** می‌فرماید شما قبل از اینکه به طرف سرآب بروید ببینید خبری نیست ما به شما می‌گوئیم خبری نیست قبل از اینکه بیازمائید ببینید چیزی عائدتان نمی‌شود ما به شما می‌گوئیم که چیزی عائدتان نمی‌شود **﴿فَسَيَقُولُوْنَ اللّٰهُ﴾** این فاء فاء جواب است آنگاه **﴿فَقُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ﴾** دوتا کار کنار آن فسیقولون شده سه تا، این **﴿فَقُلْ اَفَلَا تَتَّقُوْنَ﴾** چون اگر يك کسی بخواد کتاب حکمت و کلام بنویسد دیگر **﴿اَفَلَا تَتَّقُوْنَ﴾** و این‌ها در آن نیست دلیل اقامه می‌کند به این‌که چون ذات اقدس اله مالک السمع و البصر است یا مخرج الحی است یا رازق است یا مدبر است پس حق است هر کسی اینکار را بکند حق است هر کسی این کار را بکند مولی است خدا این کارها را می‌کند پس او مولی و حق است دیگر **﴿اَفَلَا تَتَّقُوْنَ﴾** در کتابهای حکمت و کلام نیست آنجا مسئله تزکیه و حقوق و اخلاق و اینها مطرح است این از آن جهت که **﴿يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَالْحِكْمَةُ﴾**^۲ را با **﴿يُزَكِّيهِمْ﴾** کنار هم دارد بعد از اینکه چهار تا برهان اقامه کردند برای مولویت الهی و حقانیت الهی می‌فرمایند **﴿اَفَلَا تَتَّقُوْنَ﴾** است هم تفریع است **﴿فَسَيَقُولُوْنَ اللّٰهُ﴾** که جواب است هم تفریع و توییح که چرا این کار را نمی‌کنید این توییح و تفریع در آیه بعد هم هست **﴿فَسَيَقُولُوْنَ اللّٰهُ﴾** يك **﴿فَقُلْ﴾** دو **﴿اَفَلَا تَتَّقُوْنَ﴾** این سه فاء **﴿فَذَلِكُمْ اللّٰهُ رَبُّكُمْ الْحَقَّ﴾** این چهار **﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ اِلَّا الضَّلَالُ﴾** این پنج **﴿فَاَنَّى**

تصرفون ﴿ این شش، که بهره‌های تربیتی و تذکیه‌ای را کنار این برهان ذکر می‌کند. مطلب دیگر آن است که بالاخره انسان بقای شخصی دارد و بقای نوعی دارد و مسائل معرفتی دارد و تدبیرات سیاسی و اجتماعی دارد فرمود رهبری همه اینها را دیگری بعهد می‌گیرد و او الله است مسائل تغذیه شما را که بقای شخص شما به آن وابسته است خدا رازق است ﴿من یرزقکم من السماء و الأرض﴾ مسأله معرفت شناسی و عالم و آگاه شدن که رزق معنوی شما را به همراه دارد از راه سمع و بصر است او مالک سمع و بصر است مسئله تأمین و بقای نوع و حفظ نسل که انسان بشخصه باقی نیست مانند فرشتگان بلکه به نوعه باقی است آن را خدا بعهد دارد ﴿من یمخرج الحی من المیت ومن یمخرج المیت من الحی﴾ تدبیرات دیگری که به مسائل سیاسی اجتماعی و مانند آن برمی‌گردد بعهد ذات اقدس اله است منتها از مجاری علم و اراده بشر. این همه‌اش به ربوبیت برمی‌گردد.

در سوره مبارکه آل عمران سرّ اینکه حیات بر ممات مقدّم شد، اخراج حیّ بر اخراج میت مقدّم شد آنجا مبسوطاً تا حدودی بحث شد یعنی آیه ۲۶ و ۲۷ سوره مبارکه آل عمران این بود که ﴿قل اللهم مالک المملکة تؤتی المملکة من تشاء و تنزع المملکة من تشاء و تعزّ من تشاء و تذللّ من تشاء یدک الخیر إنک علی کلّ شیء قدیر * تولج الّیل فی النّهار و تولج النّهار فی الّیل﴾ که این‌ها جزء تقدیرات است ﴿و تخرج الحیّ من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغير حساب﴾ این‌ها هم جزء احیاء و تغذیه و حفظ نوع است در آنجا مشخص شد که معنای اخراج حیّ از میت و اخراج میت از حیّ چیست و سرّ تقدیم حیّ بر میت چیست و مانند آن، بالاخره طبق بیانات نورانی حضرت امیر در نهج البلاغه این طاووس با همه آن زیبایی‌هایی که دارد پره‌های رنگارنگی که دارد هیچ کدام از اینها را در آن تخم نگذاشت بالاخره چند تا تخم را زیر پر مادر این طاووس می‌گذارند و آن می‌شود طاووس به تعبیر شیخنا الاستاد مرحوم حکیم الهی قمشه‌ای ایشان در آن قصیده معروفشان دارند که:

عقل داند طائر اندر بیضه بال و پر ندارد

بالاخره این‌ها را هیچ کدام از اینها را در تخم نداشته، شما هر چه قدر آزمایش بکنید آزمایشگاه ببرید این تخم‌ها را این حیوان را که طاووس آینده است آزمایش کنید معلوم نمی‌شود که کجایش مغز است کجایش سر است کجایش دست است و کجا پر است هیچ کدام از اینها در این تخم نیست بالاخره يك مدبری هست که این کارها را انجام می‌دهد خب این اخراج حی است از میّت این‌ها که از تخم مرغ‌ها خلق می‌شوند اینطور است این انواع و اقسام پرندگان از این تخمها خلق می‌شوند اینچنین نیست که در آن تخمها همه این اسرار آماده باشند.

در بحث‌های در سوره مبارکه رعد که پیشاپیش همه این‌ها بحث شد آنجا دارد که ﴿فِي الْأَرْضِ قُطُوعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ﴾^۳ يك قطعه زمین است که آبشان یکی و هوایشان یکی است خاکشان یکی است آفتابی که می‌تابد یکی است و باغبان آن یکی است اما ألوان گوناگون، طعوم گوناگون، میوه‌های رنگارنگ، برگه‌ای متفاوت درختان مختلف و گل‌های متفاوت با بوهای متفاوت و شکلهای متفاوت از این خاك برمی‌خیزد که فرمود ﴿وَفِي الْأَرْضِ قُطُوعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ﴾ این قطعه قطعه‌ها در جوار هم هستند هیچ تمایزی از نظر مادی ندارند خاك آنها یکی است، آب آنها یکی است، هوای آنها یکی است باغبان آنها یکی است و شمس و قمری که می‌تابد یکی است اما ﴿نَفْضٌ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ﴾ این به تدبیر الهی وابسته است در آن بخش از سوره مبارکه آل عمران سر تقدیم و تأخیر ارض و سماء و حیات و ممات و امثال ذلك در آنجا مشخص شد. فرمود این سمع و بصر هم گاهی اینچنین نیست که سمع مفرد باشد سمع هم جمع است منتها جمعش به وزن مفرد است اسماع در ادعیه و روایات و این‌ها هست ولی در قرآن بکار برده نشده، نه اینکه سمع مفرد است و ابصار جمع، بلکه سمع هم جمع است حالا یا اسم جنس است یا اسم

جمع است یا نه جمع است به این صیغه هم آمده، مفرد نیست آنجا که مفرد است در سوره مبارکه اسراء است که جمع آوردن در آنجا وجهی نداشت در سوره مبارکه اسراء آیه ۳۶ ﴿وَلَا تَقَفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ آنجا جا برای ابصار نبود هر کسی بالاخره يك سمع و بصر دارد يك سامعه دارد اذن دوتا است ولی سامعه یکی است عین دوتا است ولی باصره یکی است ما با دوتا چشم، یکی می بینیم و با دوتا گوش یکی می شنویم آنهایی که مشکل فنی دارند ممکن است که دو بین شوند ﴿وَلَا تَقَفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ﴾ هر کسی بالاخره يك دل دارد يك چشم دارد و يك گوش نسبت به امت یا گروه یا مثلاً باند خاص که می سنجد آنجا می فرماید ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غَشَاوَةٌ﴾^۴ آنجا جای جمع است که قلوب را جمع می آورند و ابصار را جمع می آورند و منظور از سمع هم جمع است حالا یا جنس است یا مانند آن، از این جهت تفاوتی بین این که گاهی مفرد است و گاهی جمع است هست.

سؤال و جواب:

گاهی اینچنین است حالا آنها بحثهایی مبسوط کرده اند که سمع اشرف است یا بصر، اشرف است ادله ای طرفین اقامه کرده اند و برخی ها نظیر مرحوم صدر المتألهین نظرشان این است که سمع شرافتی دارد برای اینکه انسان اعمی می تواند عالم شود ولی انسان أصم نمی تواند عالم بشود انسان خیلی از چیزها را از راه گوش یاد می گیرد ولی اگر گوش نداشته باشد چشم داشته باشد او نمی تواند عالم و محقق شود گرچه ممکن است مسائل ابتدائی را یاد بگیرد.

﴿فَذَلِّكُمْ اللَّهُ رَبِّكُمْ الْحَقَّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ مطلب دیگر آن است که حق در مقابلش باطل هست و هدایت در مقابلش ضلالت است بجای اینکه بفرماید ماذا بعد الحق إلا الباطل، مثل ﴿ذَلِكَ بَأْنِ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنْ مَا

يدعون من دونه هو الباطل وأن الله هو العليّ الكبير ﴿﴾ اینجا ضلالت را مطرح کرده‌اند در بحثهای حکمت نظری، باطل یعنی پوچ ولی در مسائل تزکیه اخلاق ضلالت باید ذکر بشود بجای باطل بودن، زیرا کسی که اهل سیر و سلوک است اگر بیراهه برود تمام سرمایه‌اش را از دست می‌دهد و به مقصد هم نمی‌رسد گاهی ممکن است انسان چیز پوچ را بگوید باطل، مثل هو و لعب که باطل هست اما ضلالت نیست که آدم خسارت ببیند راهی را برود پایش هیچ باشد مگر اینکه عمری را در این باطل صرف کند ولی ضلالت، بار منفی‌اش، بیش از باطل بودن است لذا بجای اینکه بفرماید ماذا بعد الحق إلاّ البطلان فرمود ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصَرِّفُونَ﴾ معنایش این است که ما شما را به این سمت دعوت می‌کنیم ولی شما مصروفید و از این سمت منحرف شده‌اید حالا چه کسی شما را به آن سمت برده و کی می‌برد معلوم نیست ولی از این که از این راه حق منحرف شدید و به طرف باطل گرایش پیدا کردید ﴿فَأَنَّى تُصَرِّفُونَ﴾ نظیر ﴿أَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾^۵.

مطلب دیگر این است که اینکه فرمود اینها ضلالت است برای اینکه شما اگر بخواهید به آن رازق حقیقی تقرب پیدا کنید این اعمال عبادی شما قربةً إلى الله است فلان عمل رزق را زیاد می‌کند انفاق رزق را زیاد می‌کند انفاق مطلقاً چه انفاق‌های علمی، باعث مزید علم است چه انفاقات مالی، باعث مزید مال است اگر بخواهید به مالک سمع و بصر نزدیک بشوید به عمل عبادی نزدیک می‌شوید اگر بخواهید به مخرج الحیّ من المیت نزدیک می‌شوید به عمل عبادی نزدیک می‌شوید اگر بخواهید به مدبر امر نزدیک شوید قربةً إلى الله به عمل عبادی نزدیک می‌شوید و اگر بخواهید شفیع داشته باشید «لا شفیع أنجح من التوبة» هیچ شفعی بهتر و سودآورتر از توبه نیست دنبال این بتها برای چه می‌گردید؟ کاری از اینها که ساخته نیست اینها نه مقربند و نه شفیعند نه خودشان رازقند و مالک سمع و

بصرند و مخرج حی هستند و مدبر، این را که قبول دارید چون بعنوان جدال احسن این را قبول دارید فقط بعنوان اینکه اینها مقربند و شفیعند اینها را عبادت می‌کنید تقریب و شفاعت هم که از اینها ساخته نیست تقریب بوسیله عمل صالح شماسست که قرۃً إلى الله انجام می‌دهید و شفاعت هم که بوسیله توبه است که «لا شفیع أنجح من التوبة» خوب اینها بدست خودتان است. ﴿فذلکم الله ربکم الحق فماذا بعد الحق إلاّ الضلال فأنّی تصرفون﴾ * کذلک حقّت کلمة ربّک علی الذین فسقوا﴾ این مطلب بعنوان کلمة الله است ﴿یحقّ الله الحقّ بکلماته﴾^۶ یا ﴿کلمة الله هی العلیا﴾^۷ آنجا گذشت که ﴿کلمة الله هی العلیا﴾ کلمه در مقابل جمله و کلام نیست و کلمة بها الکلام قد یؤم این هم کلمة الله یعنی این قضا، این حکم الهی، این جمله مثل آنچه که در سوره مبارکه مؤمنون در آیه ۱۰۰ به این صورت بیان شده است آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مبارکه مؤمنون این است که تبهکاران وقتی به دالان ورودی مرگ رسیدند به حالت احتضار رسیدند ﴿حتّی إذا جاء أحدہم الموت قال ربّ ارجعون﴾ * لعلّی أعمل صالحاً فیما ترکت﴾ حالت احتضار را که احساس می‌کنند می‌گویند خدایا ما را برگردانید برای این که ما ترمیم بکنیم و کار خیر انجام دهیم جواب این است ﴿کلاًّ إنّها کلمة هو قائلها﴾^۸ اینجا از جاهایی است که چون در مقام تهدید است این لقب مفهوم دارد إنّها کلمة که هو قائلها لافاعلها این حرفی بود که همیشه می‌زد خب اینکه یک کلمه منظور نیست آنها پیشنهاد یک مطلب دادند آن را با یک جمله بیان کردند گفتند که ﴿ربّ ارجعون﴾ * لعلّی أعمل صالحاً فیما ترکت﴾ ﴿ربّ ارجعون لعلّی أعمل صالحاً﴾ این را قرآن فرمود کلمه است پس گاهی کلمه بر جمله هم اطلاق می‌شود ﴿کلاًّ إنّها کلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ إلى يوم یبعثون﴾ ﴿کذلک حقّت کلمة ربّک علی الذین فسقوا أنّهم لا یؤمنون﴾ این نظیر اینکه

۶ - یونس، ۸۲.

۷ - توبه، ۴۰.

۸ - مؤمنون، ۱۰۰.

فلما ذاقوا أذاق الله قلوبهم که در بحث دیروز اشاره شد ﴿فلما انصرفوا صرف الله قلوبهم﴾^۹ است که در بحث‌های دیروز اشاره شده است ﴿سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الأرض بغير الحق﴾^{۱۰} فرمود ما میل و علاقه برخی را می‌گیریم برای اینکه چندین بار ما این گرایش و لطف و صمیمیت را نسبت به اینها اعمال کردیم اینها بی‌اعتنائی کردند ﴿نبذوه وراء ظهورهم﴾ بعد ما اینها را به حال خودشان رها کردیم اینکه ما میلی در درون اینها ایجاد نکنیم به طرف معارف الهی بیابند اینگونه نیست اینها را به حال خودشان رها کردیم ﴿سأصرف عن آياتي﴾ چه گروهی را ﴿الذين يتكبرون في الأرض بغير الحق﴾ اینها را ما منصرف می‌کنیم اینها از راه مسجد الحرام ردّ می‌شوند ولی کاری با مسجد الحرام ندارند از مراکز دینی و فرهنگی می‌گذرند ولی کاری ندارند بیگانه‌اند ﴿سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون﴾ این‌الذین مفعول سأصرف است سأصرف من منصرف می‌کنم چه کسی را؟ الذین يتكبرون را این تعلیق حکم بر وصف مشعر به علیت است یعنی چون اینها متکبرانه در زمین زندگی کردند چندین بار آیات الهی را ﴿فنبذوه وراء ظهورهم﴾^{۱۱} ما اینها را بحال خودشان رها کردیم دیگر اینها میل و احساس داشته باشند به طرف معارف دینی بروند ندارند اینجا هم فرمود که قضای الهی و حکم الهی بر فاسقان این است که ﴿أنهم لا يؤمنون﴾^{۱۲} س اینها را به حال خودشان رها کردیم بالاخره میل قلبی، گرایش قلبی بدست کسی دیگر است اول که این میل را داد چندین بار ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ﴾^{۱۳} فرمود من دل شما را شیفته و شیدای ایمان کردم شما را محبّ ایمان قرار دادم ایمان را محبوب شما قرار دادم شما را مزین به این کردم متزین به این کردم آن را زینت کردم يك زینت قرار دادم و دلهای شما را مزین کردم به این دو دیگران هم لذت می‌برند از این سه، الآن مثلاً اگر يك قنذیلی و لوستری چلچراغی بر

۹ - توبه، ۱۲۷.

۱۰ - اعراف، ۱۴۶.

۱۱ - آل عمران، ۱۸۷.

۱۲ - حجرات، ۷.

این سقف باشد این سه کار است خود چلچراغ زینت است وقتی به سقف آویخته شد سقف مزین می شود ناظران هم که می بینند لذت می برند هم تزیین است برای ناظران هم خود این شیء زینت است هم خود آن سقف مزین می شود فرمود ما هر سه کار را کردیم این ایمان را این علاقه به خدا و قیامت را خود این فی نفسه زینت است این را هم ما در آن سقف دلتان این قندیل ها را و چلچراغها را روشن کردیم حالا یکی پس از دیگری باز کردید انداختید دور، اینطور نیست که ما يك سقف بی نوری درست خلق کرده باشیم ﴿حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾^{۱۳} همه این کارها را کردیم یعنی طرزی این سقف دل را مزین کردیم که اگر کسی يك مختصری دست به آن بزند لك می کند و نشان می دهد و نمی پذیرد می گوید من آلوده شدم ما اینگونه شفاف کردیم طوری نیست نظیر دیوارهای بیرونی که اگر چندتا گرد و غبار هم به آن برسد معلوم نباشد نه خیر این قدر شفاف است که اگر يك لك به آن برسد خودش را نشان می دهد ﴿كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾^{۱۴} اما ﴿أُولَئِكَ هُمُ الرَّاكِدُونَ﴾ بعد بیراهه رفتید فرمود اگر آنچنان بشود دیگر ما توفیق را از اینها می گیریم اینها ﴿لَا يُؤْمِنُونَ﴾.

أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا

والحمد لله رب العالمين